

● گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین صادق لاریجانی

ضرورت تدوین فلسفه علم اصول

اشاره: گفت‌وگوی حاضر، مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌هایی است که با حضور استاد حجت‌الاسلام والمسلمین صادق لاریجانی برگزار گردید و در آن به پرسش‌هایی که درباره تأسیس و تدوین فلسفه علم اصول وجود دارد پاسخ گفتند. در این نشست علمی، ایشان ضرورت‌ها و خلاهایی را که فلسفه علم اصول قادر به پر کردن آنها است، یادآور شده و درباره روش و منابع این علم نوپنیا نیز توضیح دادند. مرزهایی که میان فلسفه علم اصول و فلسفه فقه و اصول فقه وجود دارد، موضوع بخشی دیگر از این گفت‌وگو است. در پایان نیز از توانایی‌ها و کارایی فلسفه اصول و نوع مسائل آن سخن می‌رود.

از حجج اسلام آقابان سید حمیدرضا حسنی، سعید ضیایی و مهدی علی‌پور تشکر می‌کنیم که با حضور عالمانه خود در این نشست، غنای علمی و جهت‌گیری صحیح مصاحبه را موجب گشتند.

بسیار سپاس گزاریم از اینکه دعوت ما را پذیرفتید و در این گفت‌وگوی علمی شرکت کردید. ممنون خواهیم شد اگر نظراتان را دربارهٔ چستی فلسفهٔ علم اصول و تعریف آن بفرمایید. استاد لاریجانی: من هم از شما تشکر می‌کنم که مقدمات این گونه بحث را فراهم می‌کنید و در گسترش مباحث علمی در حوزهٔ مسائل علم اصول می‌کوشید.

تعبیر فلسفهٔ علم اصول، به اندازهٔ تعابیری مانند فلسفهٔ اخلاق یا فلسفهٔ علم یا فلسفهٔ زبان، از رواج کمتری برخوردار است؛ اما مانعی برای کاربرد آن نیست. در فلسفه‌های مضاف، منظور از فلسفهٔ یک علم، مجموعهٔ مسائل درجهٔ دومی آن علم است. البته فلسفه‌های مضاف، خیلی وقت‌ها به علم اضافه نمی‌شود؛ مانند فلسفهٔ زبان و هنر. در این گونه اضافه‌ها، مراد مسائل درجهٔ دومی است که نسبت به آن شیء یا موضوع وجود دارد؛ هر چند علم نباشد.

مقصود از مسائل درجهٔ دوم، آن دسته از مسئله‌ها است که بر اثر نگاه بیرونی به یک علم پدید می‌آید. مثلاً در علمی مانند فقه، ما در پی محمولاتی برای اشیا و افعال مکلفین هستیم. بنابراین نتیجه‌ای که از این بحث‌ها، برای فقیه حاصل می‌شود از نوع احکام وضعی و تکلیفی است. ولی در فلسفهٔ فقه، نگاه ما بیرونی یا درجهٔ دومی می‌شود؛ یعنی همین مسائل را از چشم‌اندازی دیگر می‌نگریم. مثلاً می‌پرسیم:

- موضوعات و محمولات فقه، چه مفهوم و ماهیتی دارند؟

- از چه روش‌هایی برای رسیدن به مطلوب، باید استفاده کرد؟

- تصدیقات فقهی، چگونه است و چه فرایندی دارند؟

- در فقه، مجاز به استفاده از چه روش‌هایی هستیم؟

در مورد اصول هم، ما یک دسته سؤالاتی داریم که بر اثر نگاه بیرونی به مسائل این علم حاصل می‌شود. مثلاً:

- موضوع علم اصول چیست؟

- دامنهٔ آن تا کجا است؟

- چه نوع مسائل و اغراضی را باید در اصول پیگیری کنیم؟

این سؤالات، جزء مسائل علم اصول نیستند؛ بلکه محصول نگاه درجه دوم به این علم است. مثلاً در اصول از کلمهٔ «اعتبار» خیلی استفاده می‌شود و گاهی استدلال می‌شود که آوردن برهان در مسائل اصولی با اعتباری بودن احکام سازگار نیست. برخی

خلاف این را قبول دارند؛ اما در اصول، جایی به این مسئله اختصاص نیافته است که اولاً اعتباری یعنی چه و ثانیاً اعتباری دانستن احکام، چه توابع و پیامدهایی دارد. جای این سؤالات، خود علم اصول نیست. در اصول نمی توان درباره حقیقت اعتبار بحث کرد. به همین دلیل است که باید در علم دیگری به آنها بپردازیم که فلسفه اصول می باشد. تعداد این بحث ها کم هم نیست. مسئله حُسن و قبح، یکی دیگر از آنها است و خیلی مسائل و مباحث دیگر که در اصول، جای پرداختن به آنها نیست.

البته در اینجا نیاز به یک قید مهم داریم. در واقع باید بگوییم فلسفه علم اصول، مجموعه مسائلی است که بر اثر نگاه بیرونی یا درجه دوم حاصل می شوند؛ به شرط آنکه در علم دیگری به آنها پرداخته نشود؛ زیرا ممکن است برخی از این مسائل، در دانش های دیگر حل و فصل شده باشند؛ یعنی خودشان از مسائل اصلی علم دیگری باشند. گاهی یک مسئله در اصول، مبتلا به است، اما در علم دیگری جزء مسائل اصلی است و طبیعی است که اصولی باید به آن علم مراجعه کند. پس مسائل فلسفه اصول، مسائلی هستند که در اصول، جای طرح آنها نیست و در هیچ علم دیگری نیز به آنها - آن گونه که اصولی می پسندد - پرداخته نشده است. برای نمونه، توجه دارید که بحث حُسن قبح، یک بحث کلامی است، و در اصول هم مبتلا به است. اگر همین مسئله در علم کلام، به همان شکلی که لازمه کار اصولی است، ساخته و پرداخته شده باشد، نیازی به تکرار و نقل آن بحث ها در اصول یا فلسفه اصول نیست. بسیاری از مبادی اصول، در فلسفه و کلام طرح و بررسی شده اند و بالتبع دانشمند اصولی از نقل تکراری آنها بی نیاز است.

غیر از این قید، می توان قید دیگری را نیز افزود. اینکه گفتیم مسائلی جزء فلسفه علم اصول است که در علم دیگری طرح نشده باشد. منظور «بمایناسب مباحث اصولنا» است. چون خیلی از مسائلی که قبلاً در مبادی اصول می آوردند و ما اکنون آنها را در شمار مسائل فلسفه اصول می دانیم، در علوم دیگر، مانند نحو، کلام و فلسفه بحث شده اند؛ منتها نه به آن شکل و از آن زاویه ای که به کار اصولی می آید. مرحوم آخوند در مقدمات کفایه، سیزده مسئله را ذکر می کند که داخل اصول نیستند. به همین دلیل در مقدمه، از آنها تحت عنوان مبادی یاد می کند. بسیاری از این مقدمات در نحو یا علم لغت قبلاً بحث شده است. مثلاً در مورد اینکه معنای حرفی چیست؟ به این مقدار و نوعی که در نحو به معنای حرفی می پردازند، برای اصولی کافی نیست. آن موشکافی ها و تدقیقات که در

اصول نیاز است، در ادبیات، روی معنای حرف کار نشده است. شما اگر تحقیقات اصولیان را در معنای حرفی با آنچه در نحو بوده است، مقایسه کنید، تفاوت آشکاری را خواهید دید. مسئله حقیقت و مجاز هم در اصول و غیر اصول خیلی فرق می‌کند. نه به لحاظ ماهیت، بلکه به جهت نوع موشکافی‌ها و اندازه دقت‌ها. حتی ممکن است یک مسئله در چندین علم مطرح باشد؛ اما اصولی نتواند به آنها اکتفا کند. مثلاً موضوع مشتق هم در ادبیات مطرح است و هم بخشی از مباحث آن را فلاسفه نیز دنبال کرده‌اند؛ اما در هر یک از این علوم، جهت خاصی از مبحث مشتق فربه شده است.

در جایی دیگر به تفصیل گفته‌ام که وحدت علوم، اعتباری است؛ به همان معنای دقیق اعتباری. در واقع ما در علوم، اعتبار وحدت می‌کنیم. بنابراین تعیین یک علم به عنوان یک علم، به اعتبار است و ناشی از تناسبات متعددی که صاحبان و دانشمندان آن علم خاص به کار می‌برند. سرنوشت ریاضیات، نمونه خوبی است. ابتدا ریاضیات یک علم بود. اما بعداً جبر و مثلثات را از آن جدا کردند. چون احساس کردند این تفکیک معقول است و اهداف و ابزارشان کمابیش با یکدیگر فرق می‌کند.

وحدت اصول هم وحدت حقیقی نیست. یک وحدت اعتباری است و ما در صورت نیاز می‌توانیم علم مستقل دیگری را از درون آن بیرون کشیم و جداگانه به آن بپردازیم. بنابراین من گمان می‌کنم فلسفه علم اصول، یک نیاز و کاملاً موجه است.

نتیجه: بنا بر قید دومی که شما فرمودید، باید همه مبادی تصدیقی علم اصول را به فلسفه اصول منتقل کنیم؛ زیرا همین قید را علمای اصولی ما به مبادی تصدیقی می‌زنند. آیا شما این نقل و انتقالات را صحیح می‌دانید؟

استاد لاریجانی: بله. حدود هفت سال پیش که برای اولین بار اصطلاح «فلسفه علم اصول» را محتاطانه به کار می‌بردم، منظورم همین مبادی بود. البته من نسبت بین فلسفه اصول و مبادی اصول را نسبت تساوی نمی‌دانم. چون فلسفه علم اصول می‌تواند شامل مباحثی شود که در مبادی نمی‌گنجد. ولی اجمالاً می‌پذیریم که کل مباحث مربوط به مبادی تصدیقی و تصویری - البته مبادی قریب نه بعید - در فلسفه علم اصول جای می‌گیرد. همان‌طور که عرض کردم، این مبادی نباید خیلی بعید باشند؛ و گرنه اثبات واجب هم به عهده فلسفه اصول گذاشته می‌شود! مثلاً بحث حسن و قبح، می‌تواند جزء

مباحث فلسفهٔ اصول هم باشد؛ هر چند در کلام از آن بحث شده است. اما آنچه کلامیون ما گفته‌اند، وافی به مقصود نیست. بحث «حق» خیلی جاها مطرح شده است، اما هیچ کدام برای آنچه در اصول مثلاً تحت عنوان «حق الطاعه» می‌آید، کفایت نمی‌کند. بنابراین مسائل فلسفهٔ علم اصول، دو دسته‌اند: برخی هیچ جای دیگر مطرح نشده‌اند، و برخی آن گونه که به کار اصولی می‌آید، طرح و بررسی نشده‌اند. به هر حال نمی‌توان گفت فلسفهٔ علم اصول دقیقاً همان مبادی علم اصول است، اما خیلی هم میان این دو تفاوت نیست.

پرسش: فلسفهٔ اصول، صرفاً تقریر جدیدی از مبادی معهود علم اصول خواهد بود یا اینکه خلاها را پر می‌کند؟ و به مباحث جدیدی که تا کنون به آن پرداخته نشده است نیز می‌پردازد؟
استاد لاریجانی: هر دو. وقتی موضوعی در غیر جای خود مطرح شود، طبیعی است که



استطردادی و استدراکی طرح می‌شود. مستوفای کامل نیست. همهٔ جوانب آن، مجال طرح و بررسی نمی‌یابد. مبادی اصول به رغم اهمیت و تأثیرشان، چون در مقدمه و از باب

ضرورت مطرح می‌شوند، اجمالی و گذرا مورد توجه قرار می‌گیرند. نمی‌توان از یک استاد اصول یا نویسنده مباحث اصولی انتظار داشت درباره موضوعی که از اصل مسئله قدری دور است، دو ماه بحث کند یا یک فصل کتاب خود را به آن اختصاص دهد. بنابراین خیلی گذرا و از روی ناچاری به آن می‌پردازد. تصور کنید در مبحث خبر واحد، گذر اصولی به بحث «حق» بیفتد. او چقدر می‌تواند بحث اصلی (خبر واحد) را رها کند و به مبادی آن بپردازد؟ این بحث‌ها در اصول، حکم مباحث معترضه را دارند. برای اینکه حق بحث ادا شود، باید از حالت استطرادی و معترضه بودن بیرونشان آورد و در علم مجزایی به آنها پرداخت. چرا هیچ بایی در اصول به اعتباریات اختصاص نیافته است؟ چون از مباحث مربوط به موضوع اصلی علم اصول نیست. از همه عجیب‌تر، ماهیت احکام است که در هیچ جای مباحث اصولی، مستقلاً به آن نمی‌پردازند؛ در حالی که مسئله حکم و ماهیت آن، نیاز به توجه جدی دارد و خیلی سرنوشت‌ساز است. حتی اگر طرح جدید علم اصول را که در آن، حکم در محور و کانون قرار می‌گیرد، قبول نداشته باشیم، باز نمی‌توان جایگاه مهم و تأثیرگذار مباحث حکم‌شناسی را انکار کرد. اما در کجای اصول مستقلاً به آن پرداخته‌اند؟ البته در همه جای اصول، صحبت از حکم است، اما در هیچ‌جا درباره آن و ماهیتش بحث مستوفی و مستقلی ندارند. هر جا که احساس نیاز می‌کنند، مقداری از مباحث حکم‌شناسی را مطرح می‌کنند؛ اما همه آن و یکجا و مستقل، در فلسفه اصول خواهد بود. از جاهایی که در آن از حکم و ماهیت آن بحث می‌شود، مبحث «خروج از ابتلا در علم اجمالی» است. آیا درست است که موضوع مهمی مانند ماهیت حکم، در ذیل یک بحث فرعی، طرح و بررسی شود؟ آن هم با آن اجمال و سرعت؟ البته در مبحث ضد و اجتماع امر و نهی هم به آن توجه می‌کنند، اما همین‌طور که عرض کردم در نهایت اجمال و سرعت و از باب ضرورت و ناچاری.

از این مهم‌تر، مبحث اعتباریات است که واقعاً جای آن متن اصول نیست. همین برخورد حاشیه‌ای و جنبی با موضوع مهمی مانند اعتباریات، بنده یا کسانی مانند مرا متقاعد کرد که باید در اندیشه تأسیس علم مستقلی باشیم تا در آنجا به این موضوعات مهم، مستقلاً و بالا‌ساله بپردازیم. غیر از مبحث ماهیت حکم و اعتباریات، بحث حُسن و قبح هم هست و مبحث الفاظ یا نظریه‌های زبان‌شناسی که مرحوم آخوند هم مجبور شده است اینها را در مقدمه بیاورد. ولی مرحوم آخوند هم فرصت نکرد همه مبادی لازم را در

مقدمه کفایه بیاورد. مثلاً همین مسئله اخبار و انشا، با همه اهمیتتی که دارد و دائم به آن اشاره می‌شود، هیچ جای اصول آن طور که شایسته است، مجال طرح نیافته است. مرحوم آخوند در ذیل «معنای حرفی» اشاره‌ای به فرق انشا و اخبار می‌کنند. این اشارات کافی نیست، و برای اینکه مباحث، جامع و کامل باشند نیاز به عرصه دیگری است که من آن را فلسفه علم اصول نامیدم.

در گذشته، محققان زبردست اصولی هم به این ضرورت پی برده بودند. مثلاً مرحوم اصفهانی به این نقطه رسیده بود که این گونه اشارات استطرادی، کافی نیست. نظامی که ایشان طراحی کرده بودند، خیلی تمیز و منسجم بود. همه مبادی تصویری و تصدیقی را بیرون کشیدند و از هم جدا کردند. در تطبیق‌های ایشان، می‌توان اشکال کرد؛ اما به هر حال به نقطه خوبی رسیده بودند. بعد از مرحوم اصفهانی، می‌توان از مرحوم شعرانی نام برد که در استیفای مباحث، دقت کم‌نظیری داشتند. مرحوم آقای شعرانی، یک محقق دائرة المعارفی و بسیار خوش سلیقه و اهل تتبع فراوان بودند. به همین دلیل، مجموع مطالبی که ایشان جمع کردند، برای کسانی که می‌خواهند در این مباحث کار کنند، بسیار مفید است. مع الاسف در مسئله‌های مختلف، یکسان وارد نشده‌اند. گاهی در برخی از مباحث، ورودشان کم است. اسم کتاب ایشان مدخل است. واقعاً هم مدخل مفیدی است برای ورود به مباحث اصولی. در مقدمه می‌گویند: من وقتی می‌خواستم شرح (ظاهراً منظورشان شرح کفایه است) را تنقیح کنم، به نکاتی برخوردیم که بیشتر حکم مدخل را داشتند. مراد ایشان از «مدخل» همان است که ما می‌گوییم مبادی یا فلسفه اصول. البته شیوه و نحوه کار ایشان با مرحوم اصفهانی فرق دارد.

❦: اگر قرار باشد هر بحثی که در اصول به آن نیاز داریم و حکم مبادی یا مدخل یا مقدمه را دارد، به فلسفه اصول منتقل کنیم، حجم عظیمی پدید می‌آید. چون طبق این مجوز که شما دادید، اکثر بحث‌های کلامی را باید سرازیر کرد به فلسفه اصول. ملاک شما این بود که هر مسئله که در اصول به آن نیاز داریم و در اصول به آن مستوفاً نپرداخته‌اند، به فلسفه اصول مربوط می‌شود. علی القاعده، هر اشاره کلامی یا فلسفی یا ادبی را باید به تفصیل داخل فلسفه اصول کرد. آیا چنین نقل و انتقالاتی ممکن است؟

استاد لاریجانی: این طور نیست؛ زیرا خیلی از مسئله‌ها و بحث‌ها در علوم دیگر، مستوفاً و

همان طور که اصولی به آن نیاز دارد، بحث و بررسی شده است؛ مانند مباحث اصالت الوجود که اصولی نیازی به تکرار و بحث درباره آن ندارد.

پیشنهاد: ممکن است مرور زمان و اختلاف سلیقه‌ها، موجب شود همین مباحث اصالت وجود یا ماهیت هم به فلسفه اصول منتقل شود. چون این احتمال وجود دارد که یک دانشمند اصولی بگوید آنچه در ۵۰ یا ۱۰۰ سال پیش درباره اصالت وجود گفته‌اند، برای مباحث اصولی کافی نیست یا به قول شما متناسب نیست.

استاد لاریجانی: اگر واقعاً همین طور باشد، یعنی مناسب اصول یا کامل نباشد، باید به فلسفه اصول منتقل شود.

پیشنهاد: در این صورت فلسفه اصول، حجمی به اندازه بسیاری از مباحث کلامی، فلسفی و ادبی پیدا می‌کند!

استاد لاریجانی: این فقط یک فرض است و چندان واقعی نیست. همین مثالی که زدید، یعنی اصالت وجود در فلسفه، مقداری که به کار اصولی می‌آید، در فلسفه حل و فصل شده است. از ۵۰ سال پیش تا الان هم بیکار نبوده‌اند و زوایای بسیاری از آن را شکافته‌اند. هیچ وقت یک اصولی، به اندازه یک فیلسوف، وقت و استعدادش را صرف اصالت وجود نمی‌کند. حتی اگر اصالت وجود، مستقلاً در اصول هم مطرح شود، با همان حجم و دقت و گسترش نیست و نباید باشد. مثال اصالت وجود با مثال حسن و قبح فرق می‌کند. در مسئله حسن و قبح، اصولی واقعاً نیاز به کار جدید و جدی و متناسب با مباحث و مسائل خود را دارد. در کلام، در ذیل بحث حسن و قبح، مثلاً به قاعده ملازمه نمی‌پردازند؛ ولی در اصول باید به این قاعده پردازند. یا در اصول عده‌ای، حسن و قبح را در قالب مصلحت و مفسده بیان می‌کنند. ممکن است کسی پیدا شود که اینها را از هم جدا بکند. در کلام، نیازی نمی‌بینند که مصالح و مفاسد را از حسن و قبح تفکیک کنند؛ چون گذر بحث‌هایشان به این گونه دسته‌بندی‌ها نمی‌افتد. اما اصولی، ممکن است محتاج چنین تفکیک‌هایی بشود.

اگر در کلام این بحث‌ها شده بود، در اصول یا فلسفه اصول نیازی به اعاده و تکرار آنها نیست؛ کما اینکه خیلی از مسائل و مباحث در علوم دیگر به نتایج و نقاطی رسیده‌اند

که دانشمند اصولی می‌تواند با تکیه بر آنها، خود را به تکرارشان دچار نکند؛ یعنی فقط از نتیجه بحث‌ها استفاده کند. مهم این است که نیازهای اصولی برآورده شود؛ در کلام یا فلسفه اصول یا خود اصول، اهمیتی ندارد.

پرسش: آیا گمان نمی‌کنید قید دوم، قدری مسئله را ذوقی می‌کند و از چارچوب‌های خشک علمی بیرون می‌آورد؟

استاد لاریجانی: نه. من قبول ندارم که اگر قید یا موضوع یا مسئله‌ای ذوقی باشد، از علمی بودن خارج می‌شود. کل علوم، همین وضعیت را دارند.

پرسش: ولی ممکن است یک اصولی، بحثی را مستوفاً و کافی بداند و دیگری بگوید این طور نیست و باید دوباره و مستقلاً بررسی شود.

استاد لاریجانی: به یک معنا این اختلاف‌ها از نوع اختلاف‌های ذوقی نیست که نتوان مضبوط و قاعده‌مند کرد. به تعبیر دیگر، مستوفاً بودن یا نبودن، قابل اثبات بیرونی است. مثلاً اینکه متکلمان در بحث حسن و قبح به اعتباری بودن یا نبودن آن پرداخته‌اند یا نپرداخته‌اند، قابل اثبات است. در کلام، نهایتاً به اینکه حسن و قبح از مشهورات است، توجه شده است؛ اما درباره اعتباری بودن آن، حرف خاصی ندارند. بنابر این اصولی باید دوباره و از نو به آن توجه کند. اینکه الزامات، واقعی هستند یا نه، در کلام بحثی وجود ندارد.

البته می‌پذیریم که قطعاً اجماع نخواهد شد؛ یعنی ممکن نیست همه اصولی‌ها بر مستوفاً بودن یا نبودن یک بحث در علم دیگری، با هم اجماع کنند و یک نظر داشته باشند. ولی این اختلاف‌ها در همه مباحث و مسائل نخواهد بود و در ضمن، این مقدار اختلاف، در سایر علوم هم وجود دارد.

پرسش: فرض را بر این می‌گذاریم که مثلاً مسئله حسن و قبح در کلام، هم مستوفاً بحث شده است و هم همان‌گونه و از همان زاویه‌ای که به کار اصولی می‌آید، به آن توجه کرده‌اند. آیا در این صورت، دانشمند و عالم اصولی، باید به نتایج حاصل شده در علم دیگر بسنده کند یا لازم است او نیز در مقدمات و براهین مسئله تأمل کند و از نو به موضوع بپردازد؟

استاد لاریجانی: دو مسئله را باید از هم جدا کرد: یک مسئله این است که آیا یک اصولی

که می‌خواهد در فقه مجتهد شود، لازم است مبادی مباحث علم اصول را کاملاً و تفصیلاً تنقیح کند؟ اگر این‌گونه باشد، نباید صرفاً به نتایج حاصل در علوم دیگر اکتفا کند. اگر می‌خواهد مجتهد مطلق باشد، باید در مقدمات هم اجتهاد کند و در مبادی نیز تأمل ورزد. اما مسئله دوم این است که مباحث مقدماتی و مبادی باید در کجا تنقیح و تفریر شود؟ سخن در این نیست که از کدام مجتهد می‌توان تقلید کرد و کدام مجتهد می‌تواند به رأی خودش اعتماد کند. به آن هم باید پرداخت؛ اما الان راجع به این بحث می‌کردیم که مسائل مقدماتی و مبادی را کجا طرح و بررسی کنیم. عرض من این بود که اگر مسئله حسن و قبح و مانند آن در علم دیگری به نتایج مطلوب اصولی رسید، نباید آن را دوباره در اصول مطرح کند. داعی و انگیزه‌ای برای این کار نیست؛ به‌ویژه اینکه می‌دانیم همه بحث‌ها، آلی و ابزاری‌اند. اما اینکه نیازی به تکرار آنها در اصول نیست، به این معنا هم نیست که اصولی نیازی به دانستن آنها ندارد. یک عالم اصولی، باید کلام و فلسفه را تاحدی که به کارش می‌آید، بخواند و بداند. یک ادعا این است که اصولی به مقدمات فلسفی و کلامی و ادبی نیاز دارد و یک دعوی این است که اگر اینها را نداند، اصولش قابل اعتنا نیست. آری؛ اگر شما می‌خواهید مجتهد مطلق شوید، باید در همه این مقدمات اجتهاد کنید. اما الان بحث ما در این است که چه مسائلی را باید در فلسفه علم اصول گنجانند.

پرسش: گاهی گفته می‌شود که خود علم اصول، به نوعی فلسفه فقه است. بنابراین باید اصول را هم جزء دانش‌های درجه دومی دانست. اگر برای همین دانش درجه دومی، باز فلسفه دیگری تعریف کنیم به نام فلسفه علم اصول، دچار تسلسل نشده‌ایم؟

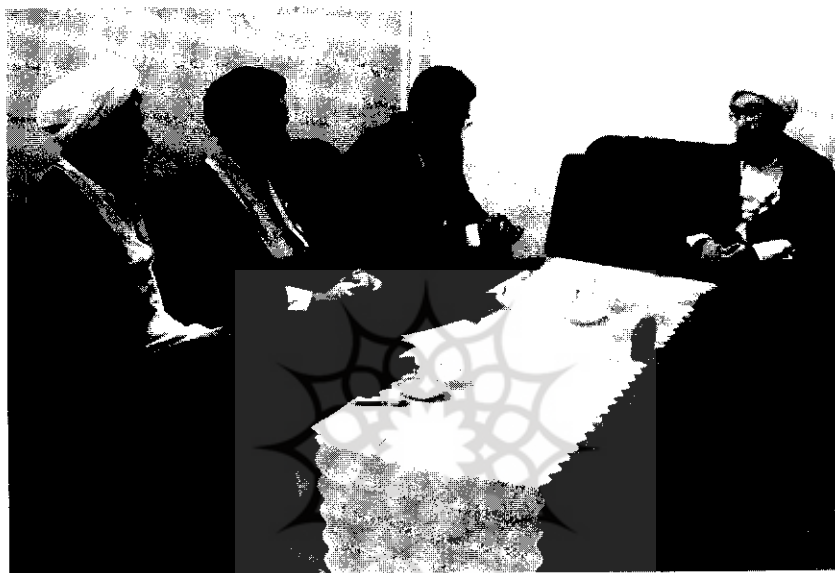
استاد لاریجانی: نمی‌توان اصول را دقیقاً همان فلسفه فقه دانست. البته مباحث مشترک میان آن دو بسیار است؛ اما این همانی نیست. من از تأسیس علم مستقلی به نام فلسفه فقه دفاع می‌کنم؛ اما نه در مقابل و در کنار اصول. مشکل اساسی در تعریف رابطه این علم با علم اصول است. بسیاری از مباحث اصول در فلسفه فقه، قابلیت طرح دارد. فلسفه فقه به مبادی فقه می‌پردازد و این مبادی، معمولاً در اصول هم هست. مسائلی مانند مبادی تصویری، مبادی تصدیقی، ادله حجیت، ماهیت حکم، افعال مکلفین و ماهیت احکام وضعی در اصول و فلسفه فقه مشترک است. در عین حال مسائلی هم وجود دارد

که جای آنها فقط در فلسفه فقه است. مثلاً سؤال «در فقه چه روش‌هایی به کار می‌رود؟» این سؤال، به نحو دقی مربوط به اصول نیست؛ زیرا در اثبات یک حکم، وسط قرار نمی‌گیرد. بیشتر مربوط به شاکله فقه است. بنابراین فلسفه فقه باید متکفل آن باشد. البته در استنباط، بی‌تأثیر نیست؛ ولی با وسط‌های بسیار طولانی. علاوه بر این، سؤال‌هایی مانند اینکه «در فقه از چه روش‌هایی استفاده می‌شود؟» بیشتر جنبه گزارشی و توصیفی دارد. می‌دانید که اصول، عهده‌دار گزارش و توصیف نیست. گاهی درباره ماهیت گزاره‌های فقهی بحث می‌شود. اگر نظر شما این بود که گزاره‌های فقهی، ماهیت واقعی دارند، یا اعتباری، تأثیری بر استنباط حکم شرعی نمی‌گذارند؟ گرچه فهم ما را ارتقا می‌دهد و حتی ممکن است دواعی جدیدی برای ما پدید آورند؛ اما وسط قرار نمی‌گیرند. به هر حال ما مسائلی داریم که در اصول معهود یا تالیف خاصی که الان دارد، جای نمی‌گیرند. به نظر من اگر تعداد این مسائل به حد و اندازه‌ای رسید که بتوان با آنها یک علم مستقل تأسیس کرد، جا دارد که فلسفه فقه را بنیان بگذاریم. در اینجا نظرهای دیگری هم هست که قابل تأمل اند. برخی می‌گویند این مسائل معدود را به طور استدرافی در اصول بیاوریم. اما از آنجا که علوم، ترتیب منطقی خاصی ندارند و تشکیل آنها به تناسباتی است که عالمان در نظر می‌گیرند، اشکالی ندارد که علمی به نام فلسفه فقه هم راه‌اندازی شود. در هر صورت من در این مسئله، نظر جازم و قطعی ندارم. معتقدم باید فحص و گفت‌وگو شود تا به یک نتیجه مطلوب برسیم.

قسمت اصلی سؤال شما این بود که فلسفه اصول، شبهه تسلسل را پدید می‌آورد. یعنی چون اصول، خودش فلسفه فقه است و از نوع علوم درجه دومی، نباید برای آن هم یک علم درجه دومی دیگر تأسیس کنیم. عرض بنده این است که شما مسائلی دارید که اصول نمی‌تواند مستوفاً به آن پردازد. این مسئله‌ها و مباحث، بالاخره باید در یک جایی طرح و بررسی بشوند یا نه؟ منطبق هم که یک علم آلی است، نیاز به فلسفه منطبق دارد. آلی بودن یک علم، مانع از تأسیس فلسفه‌ای برای آن نمی‌شود. نمی‌توان گفت چون اصول، خودش ابزار فقه است، پس نباید برای آن هم فلسفه جداگانه‌ای در نظر گرفت.

تاکنون از تفاوت‌های میان اصول و فلسفه اصول سخن گفتید. آیا این دو علم، در منبع، دلیل و روش اثبات گزاره‌ها و استدلال، اشتراک و مشابهاتی با هم دارند؟

استاد لاریجانی: جای تأمل بسیار است. هنوز دقیقاً این مسائل فلسفه اصول حل و فصل نشده است. به هر حال مسائل فلسفه اصول متعدد است؛ از اعتباریات گرفته تا زبان‌شناسی. معلوم نیست بتوان در همه آنها از یک روش استفاده کرد. در مقام تدوین، صورت مسئله فرق می‌کند. برخی از مباحث فلسفه اصول، کاملاً عقلی‌اند، برخی ادبی،



برخی تاریخی. فهرست آنها را می‌توان تدوین کرد، اما ساختار، روش، منابع و مانند آنها هنوز جای بحث و تأمل دارد. روش در احکام عقل عملی با روش در مباحث زبانی فرق می‌کند. حتی مسائل زبان‌شناسی هم از نحو تا فلسفه‌های تحلیل زبانی، گسترش دارد. همین قدر می‌دانیم که روش‌ها در اصول با فلسفه اصول متفاوت است. در یک جاهایی مشترک‌اند و در یک جاهایی نمی‌توان سخن از یکسانی و همسانی گفت. مثلاً بنای عقلا، هم در فقه جزء مبادی است هم در اصول. بنابراین، هم در اصول مطرح است و هم در فلسفه اصول. وقتی از مبادی علم اصول شد، باید در فلسفه علم اصول از آن بحث کرد. از طرفی چون در فقه هم مبدأ است، پس در علم اصول هم جای بحث دارد. ماهیت یکسانی هم دارند؛ یعنی بنای عقلایی در اصول و فلسفه اصول، یک بحث است و با یک

ماهیت و روش. بحث قطع هم چنین است. قطع، هم در فقه مطرح است و هم در اصول. بنابراین، هم جزء اصول می شود (به لحاظ اینکه از مبادی فقه است) و هم جزء فلسفه اصول (به لحاظ اینکه از مبادی اصول است). وجود مشترکات، دلیل مناسبی برای اظهار بی نیازی از یکی و ابراز نیازمندی به دیگری نیست.

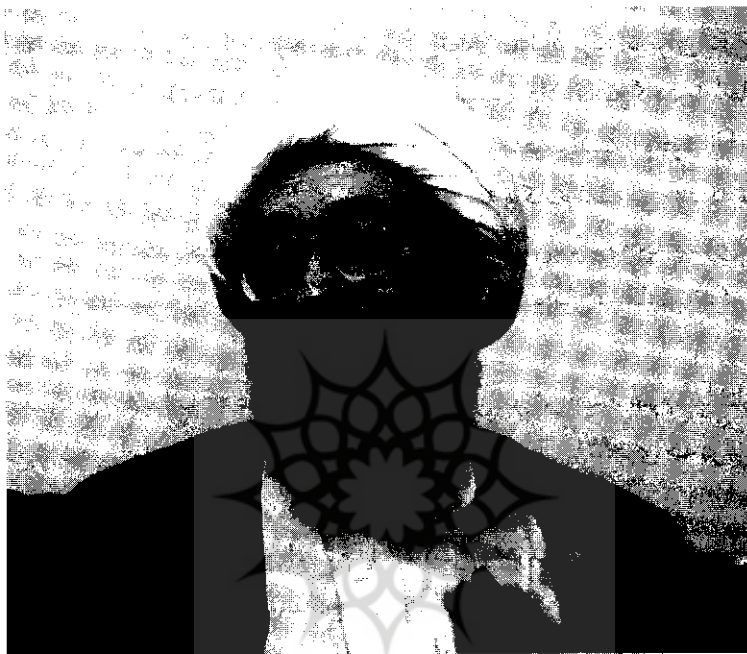
پرسش: آنچه می تواند به طور قطع حساب فلسفه اصول را از اصول جدا کند، تفاوت در منابع و روش ها است. قاعدتاً در آغاز فلسفه علم اصول باید تکلیف روش ها و منابع روشن شود. استاد لاریجانی: نه، لازم نیست این بحث ها در متن فلسفه اصول بیایند. اینها جزء مبادی محسوب می شوند و لزومی ندارد در خود فلسفه اصول از آنها بحث بشود. مثلاً در فلسفه اصول از احکام عقل عملی بحث می کنیم. اما در باب اینکه حجیت تحقیق در آنها از کجا است؟ این یک بحث مبدئی است و لازم نیست در فلسفه اصول طرح شود. بلکه بیشتر به فلسفه به نحو کلی بر می گردد که ارزش شناخت چیست؟ اینکه ارزش شناخت آدمی چیست، یا امثال آن، در شمار مباحث مقدماتی فلسفه اصول است.

پرسش: حتی اشاره هم نباید کرد.
استاد لاریجانی: اشاره مانعی ندارد؛ ولی بحث مستوفاً ممکن نیست.

پرسش: درباره مبادی فلسفه علم اصول، سه مرحله پیش رو داریم: اولاً مبادی را تعیین کنیم؛ ثانیاً تبیین کنیم؛ ثالثاً در اثبات آنها بکوشیم. آیا این مرحله ها طی شده اند؟
استاد لاریجانی: کمابیش گام های اولیه برداشته شده است. در ضمن، بحث روش هم جزء مبادی تصدیقی و هم جزء مبادی تصویری است؛ یعنی مثلاً استقرار به لحاظ مفهوم، مبدأ تصویری است؛ اما وقتی آن را اثبات می کنیم، مبدأ تصدیقی است. به هر حال صحیح نیست که روش شناسی را غیر از مبادی تلقی کنیم.

پرسش: برای حرکت های آغازین، چه روشی را می پسندید؟ آیا این روش درست است که از خود علم اصول شروع کنیم و مبادی آن را بشناسیم؛ یا درست تر آن است که مثلاً از بحث های کلامی یا فلسفی آغاز کنیم تا به اصول برسیم؟

استاد لاریجانی: در یک بخش هایی، روش اول درست است؛ یعنی اول باید دید چه چیزهایی از مبادی علم اصول است. البته این شناسایی، گاهی اجتهادی است. در کتاب معرفت دینی به تفصیل دربارهٔ اینکه مبدأ چیست، بحث کرده‌ام. مبانی در اینجا خیلی مهم است. به هر حال قضیه تاحدّ زیادی اجتهادی است و باید در آن مذاقه کرد. ولی در هر صورت



باید از اصول شروع کرد. سپس علوم دیگر را هم ملاحظه نمود. باید هر علمی که مربوط به مبدأ خاصی می‌شود، مورد نظر قرار گیرد تا بتوانیم آن مبدأ را تنقیح کنیم.

پرسش: یعنی نمی‌توان از فلسفه علم اصول به سوی علم اصول رفت؟

استاد لاریجانی: نه. باید از علم اصول آغاز کرد. اگر در اصول، مجتهد نباشیم، سرکشی به علوم دیگر سودی ندارد.

پرسش: حتی در مقام تحقیق؟ در مقام تدوین حق با شما است. اما آیا در تحقیق هم باید از علم اصول آغاز کرد؟

استاد لاریجانی: مقام تدوین که شروع خاصی ندارد. شما بعد از تحقیق می‌گویید این مسائل در شمار مباحث فلسفه اصول است. لازم نیست در تدوین از جای خاصی حرکت را آغاز کنید. به تعبیر دیگر، مقام تدوین، مهم نیست که چگونه باشد. مهم، شناسایی مبادی است. البته فقط یک اصولی می‌تواند کار تدوین را انجام بدهد و نشان دهد کدام مسئله مبتنی بر کدام مبدأ است. چون فیلسوف یا کلامی اصلاً بحث اصولی نمی‌کند. مبادی علم اصول را فقط با مباحث اصولی و از همین منظر می‌توان اصطیاد کرد؛ اما برای تنقیح آنها باید سراغ علوم مربوط رفت. در علوم و فنونی مانند فلسفه و کلام، هیچ‌گاه درباره ماهیت حکم، بحث نمی‌شود. در آنجا ثابت می‌شود که اصالت در ماهیت است یا وجود؛ اما معلوم نمی‌شود که معروض یا متعلق احکام چیست. البته فلسفه و کلام ثابت می‌کنند که متعلق حکم، نمی‌تواند عین خارجی یا ذهن باشد. اما اینکه پس حکم به چه چیزی تعلق می‌گیرد، یک مسئله اصولی است و با موشکافی‌های اصولیان در ماهیت حکم، حل می‌شود.

همچنین باید بدانیم که علم در واقع مستقل از مدون خویش است. علوم، ساختارهای طبیعی و گاه بر اساس ادوات عالمان دارند. دانشمندان اصولی با تبحری که در مباحث اصولی دارند، مشکلات را پیدا می‌کنند و به حل و فصل آنها می‌پردازند. در فلسفه‌های مضاف نیز، تخصص در علم مربوط، لازم است. کسی که در فلسفه فیزیک نظریه پردازی می‌کند، باید فیزیک بداند تا در فلسفه آن نظر دهد. چطور ممکن است کسی حقوق نداند، اما درباره فلسفه حقوق اظهار نظر کند؟! مگر اینکه تقلیداً و تعبداً نظریه‌های حقوقی را بخواند و بپذیرد و بدون اجتهاد در آنها، فقط آن انظار و آرای حقوقی را به خاطر بسپرد و سپس درباره آنها اظهار نظرهای فلسفی کند.

پرسش: برخی مبادی تصدیقی، زیربنای ده‌ها مسئله علم است. اما مبدهایی هم وجود دارند که بیش از یک مسئله را پشتیبانی نمی‌کنند. در فلسفه یک علم، آیا از این گونه مبادی تصدیقی نیز که سود آنها فقط به یک مسئله می‌رسد، باید بحث کرد؟

استاد لاریجانی: تجربه ثابت کرده است که باید همه مبادی را در فلسفه اصول جمع کرد. برخی ممکن است بگویند قبل از ورود به هر باب اصولی، مبادی آن را ذکر کنیم و پس از بحث درباره مبدأ یا مبادی آن مسئله، به خود مسئله پردازیم. به نظر من معقول‌تر است

که همین مبداهایی هم که پشتیبان یکی دو مسئله بیشتر نیستند، در فلسفه اصول جمع شوند. مگر همه مسائلی که ما در اصول داریم، در همه فقه کارایی دارند؟ مرحوم آخوند در بحث برائت می گویند مباحث اصولی، اختصاص به باب خاصی ندارند: «لایختص بباب دون باب». در آنجا می گویند قاعده طهارت در اثبات حکم فقهی، وسط واقع می شود؛ اما مقصودشان یک باب است. به هر حال مسائل اصولی فی حد ذاته، اختصاص به باب واحدی ندارند. مرحوم شهید صدر هم روی مباحث و اصول مشترک بحث می کنند. به نظر من این عنصر مشترک که برخی از آن سخن می گویند، از ابداعات شهید صدر است. ولی در واقع غیر از «قواعد عامه» که علمای پیشین می گفتند، نیست. قواعد عامه یا به قول شهید صدر، مسائل مشترک قواعدی است که به امهات ابواب فقه مربوط می شود؛ اما لازم نیست در همه باب ها کاربرد داشته باشند. مثلاً بحث حقیقت و مجاز در همه ابواب فقهی به کار می آید. اما مباحثی هم وجود دارند که کاربرد وسیع ندارند. به هر حال شاید نتوان اقامه برهان کرد؛ اما گویا معقول تر این است که همه مبادی یکجا جمع شوند؛ هر چند که برخی از آنها فقط به یک مسئله اختصاص داشته باشد.

پاسخ: ارتباط فلسفه اصول با دیگر فلسفه های مضاف، مانند فلسفه علم و فلسفه اخلاق یا فلسفه کلام، جزء مباحث مبادی است یا فصل جداگانه ای دارند؟ استاد لاریجانی: قاعدتاً جزء مباحث مقدماتی هستند. در مقدمه و مدخل باید بیایند؛ ولی مباحث فلسفه اصول متوقف بر آنها نیست.

پاسخ: اما شاید به دلیل نتیجه این مباحث (ارتباط فلسفه اصول با دیگر علوم) در منبع شناسی اهمیت داشته باشد.

استاد لاریجانی: به هر حال یک آیین نامه اجرایی وجود خواهد داشت که در آن معلوم می شود از چه منابع و روش هایی مجاز به استفاده هستیم. اینکه اصول با علوم دیگر چه نوع تعاملات و ارتباطاتی دارد، از مسائل مهم و پسنیدیده فلسفه علم اصول است؛ ولی اینکه فلسفه علم اصول چه ارتباطی با دیگر علوم دارد، جزء مسائل فلسفه علم اصول نیست. چون مستلزم تشکیل علم دیگری است که به این مبادی بپردازد و این شیوه، چندان پسنیدیده نیست.

❦ به طور خلاصه به نظر حضرت عالی، فلسفه علم اصول چه خلاهایی را در اصول پُر می کند؟

آیا این تدارک و استدراک، آن قدر مهم و حیاتی هست که ما را به تدوین علم جدیدی ملزم کند؟
استاد لاریجانی: همان طور که گفتم ما دو انگیزه داریم برای اینکه به این سمت (تدوین فلسفه علم اصول) حرکت کنیم:

یک. مسائلی وجود دارد که در اصول طرح نشده است و جای طرح آنها در اصول هم نیست؛ مانند اعتباریات، حسن و قبح و مباحث زبان شناسی.

دو. بسیاری از مبادی اصول که در همین علم یا سایر علوم، مورد بحث و مذاقه قرار می گیرند، کافی و کامل نیستند؛ زیرا معمولاً به نحو استدراکی یا استطرادی به آنها پرداخته می شود. بنابراین باید در علم مستقل و جداگانه‌ای، به طور مستوفی به همه آنها پرداخت.

از منظر دیگری هم می توان به ضرورت فلسفه علم اصول نگاه کرد. توجه دارید که همیشه مطالب علمی، همان گونه که در ذهن انسان است، قابل عرضه نیست. تعلیم و تالیف، مقتضاهایی دارد که باید به آنها توجه داشت. گاهی آنچه در ذهن انسان است، اگر همان طور بیان شود، به نظر غریب می آید. اما اگر همان را ترتیب درست و منطقی دهد، غرابت ندارد. گاهی یک استاد، نظریه های بکر و مهمی دارد؛ اما در بیان صحیح و ماهرانه آنها توانایی کافی را ندارد. بنابراین حرف ها و نظریه های او به نظر مستغرب و بعید می آید. منظورم این است که اگر ما بتوانیم فلسفه علم اصول را طوری تدوین کنیم که با نظام آموزشی حوزه هماهنگ باشد و مباحث آن غرابت نداشته باشد، حتماً جا خواهد افتاد. در قدم نخست باید طوری در چینه بحث ها و نحوه ورود و خروج، عمل کنیم که جذاب باشد. زمان بسیاری لازم است تا جای خود را باز کند. یکی از کارهایی که باید بکنیم، ربط دادن فلسفه علم اصول به برخی تحقیقات و سبک های گذشته است؛ یعنی باید نشان دهیم که علمای گذشته نیز کمابیش در این اندیشه بودند و چنین بنایی داشتند؛ اما تاکنون به تعویق افتاده است و الان ما باید بهانه ها را کنار بزنیم و پاسخ درخوری به این ضرورت بدهیم. کوشش بسیاری لازم است تا غرابت و نامأنوسی آن را محو کنیم و این کوشش، البته باید بسیار عالمانه و زیرکانه باشد.

❦ فضای حوزه را برای استقبال از این دانش نو چگونه ارزیابی می کنید؟

استاد لاریجانی: دواعی به اندازه کافی وجود دارد. همان طور که عرض کردم شیوهٔ تعلیم و آموزش آن هم خیلی مهم است.

برای تدوین فلسفهٔ علم اصول، نخست باید دید چه مسائلی در آن قابل طرح است. شما فرمودید این علم، برخی از خलाهای علم اصول را پر می‌کند. غیر از این، دیگر چه مسائلی را می‌توان در فلسفهٔ علم اصول گنجانند؟ به عبارت دیگر، با نگاه بیرونی و فارغ از خلاهایی که در کتاب‌ها و مباحث اصولی است، چه نوع مسائلی مربوط به این علم نوبنیاد می‌شود؟

استاد لاریجانی: قبل از تعیین مسائل، باید فلسفهٔ علم اصول را تعریف کنیم. از طرفی، تعریف فلسفهٔ علم اصول، دائرمدار تعریف ما از خود اصول است. همین مشکل را در فلسفهٔ فقه هم داریم. منتها چون در تعریف فقه، اختلاف نظر کمتر است، در فلسفهٔ فقه هم مشکل چندانی نداریم. اما در تعریف اصول، می‌دانید که همه بر یک نظر نیستند. مختار من، همان تعریف مشهور است؛ یعنی: «قواعد ممهده برای استنباط حکم». مرحوم آقا ضیا اصلاحیه‌ای بر این تعریف افزوده‌اند. ایشان کیفیت تعلق حکم به موضوع را هم در تعریف اصول داخل داشته‌اند. در این صورت بسیاری از آنچه بنا بر تعریف دوم باید به فلسفهٔ علم اصول منتقل شود، در همان علم اصول هم می‌تواند بحث و بررسی شود. اما در تعریف مشهور، قضیه فرق می‌کند.

بسیار متشکریم از صبر و حوصله شما در پاسخ به پرسش‌های مجله. امیدواریم همچنان در مسیر علم و معرفت، توفیقات روزافزونی را نصیب برید.
استاد لاریجانی: من هم از شما و دوستان همکاران تشکر می‌کنم.